

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

در ادامه مبحث دوم از مباحث مربوط به تعیین ولی امر در عصر غیبت اشاره می‌کنیم به آیات و روایاتی که در آن‌ها تأکید و تصریح به عدم جواز اطاعت و تبعیت از امام غیر منصوب من الله شده است؛ یعنی از فرمانروایی که فرمانروایی او از سوی خدا تعیین نشده باشد [نباید تبعیت کرد] و این از مصادیق شرک است. بلکه از آیات کریمه قرآن استفاده می‌شود که آن شرکی که لا یغفر است همین شرک در اطاعت است.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»<sup>۱</sup> اگر آیات قبل و بعد از این آیه را در قرآن کریم ملاحظه کنید؛ روشن می‌شود که مراد از شرک در «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» شرک در اطاعت است. شرکی است که به معنای آنکه در کنار خداوند، انسان فرمانروای صاحب امری را قرار بدهد. این شرکی است که لا یغفر است.

به آیات کریمه قرآن که داله بر نهی از این معناست اشاره می‌شود. نهی از تبعیت از امامی که غیر منصوب من الله است. واژه طاغوت در قرآن کریم هم به همین معنی است؛ هرکسی که خود را از مردم برتر بداند بدون اینکه از سوی خدای متعال به او اذن امرونی داده شده باشد این یعنی از حد فراتر رفته و طغیان کرده است. طاغوت هم یعنی بدترین طغیان. طاغوت در اینجا یک نوع از طاغوت است؛ مثل جبروت و ملکوت و امثال این‌ها که این صیغه خاص در زبان عرب معمولاً افاده مبالغه می‌کند.

ما در ملک و ملکوت گفته‌ایم این تقسیمی که غالباً در فلسفه یا در عرفان می‌شود که می‌گویند عالم ملک یعنی عالم مادیات و عالم ملکوت یعنی عالم مجردات، یک تقسیم ذوقی است و مبنای لغوی و شرعی ندارد. ملکوت که گفته می‌شود یعنی آن ملک مطلق فراگیر که لا مُلک الا آن ملک؛ آن ملکوت مبالغه ملک است؛ نه اینکه ملکوت مربوط به عالمی باشد و ملک مربوط به عالمی دیگر باشد. این‌ها تقسیماتی است حالا شاید فی نفسه تقسیمات به جایی باشد منتها ربطی به واژه ملک و ملکوت در اصطلاحات شرعی ندارد. ملکوت مبالغه ملک است. له ملکوت کل شیء یعنی آن ملک فراگیر شاملی که هیچ کس نمی‌تواند آن ملک را بر چیزی

۱. نساء: ۱۱۶ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا

داشته باشد. خلاصه این ملکوت الاشياء ازان خداست، ملک اشياء ازان خداست؛ هرکسی که بخواهد خود را شریک خدا در ملک بداند، این همان چیزی است که در قرآن کریم از آن به طاغوت تعبیر شده است.

این مسئله در آیات کریمه قرآن معلوم است: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»<sup>۲</sup> و در حقیقت کفر به طاغوت اساس ایمان است و لا اله الا الله در حقیقت همان «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ» است. کفر به طاغوت اساس ایمان و اساس شریعت و دین است. «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يَرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»<sup>۳</sup>. در آن آیه دیگر که می‌فرماید همه رُسل را فرستادیم و پیام آن‌ها هم این بود که عبادت خدا و کفر به طاغوت کنید: «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»<sup>۴</sup>. این پیام همه رسل و همه انبیاء بوده است.

به هر حال مسئله کفر به طاغوت اساس دین است و کفر به آن کس که خود را در مقام امر و نهی قرار می‌دهد و برای خود حق حاکمیت قائل است بدون اینکه از طرف خدای متعال چنین حقی به او داده شده باشد [نشانه ایمان است].

خب آیات زیادی به این بحث اشاره دارد و در روایات هم به دلیل اینکه قبلاً خوانده‌ایم فقط به بعضی از روایات دوباره متذکر می‌شویم.

مرحوم شیخ کلینی در کافی به سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: «إِنَّ الْأَئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِمَامَانِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَا بِأَمْرِ النَّاسِ يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَ حُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ قَالَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» از آن سو ائمه که یهدون به امرنا، یک نوع ائمه که ائمه نور هستند و ائمه قسم دیگر: «يُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَ حُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ وَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»<sup>۵</sup> و این نشان‌دهنده آن است که معیار و میزان امام الهی بودن و امام نار بودن چیست؟ معیار و مایز این است که امام الهی امامی است که یهدی بامر الله.

۲. بقره: ۲۵۶ لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

۳. نساء: ۶۰ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يَرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا

۴. نحل: ۳۶ وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ

۵. کافی، ج ۱، ص ۲۱۶

روایت دیگر باز هم به سند صحیح از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «مَنْ أَشْرَكَ مَعَ إِمَامٍ إِمَامَتُهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مَنْ لَيْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنَ اللَّهِ كَانَ مُشْرِكًا بِاللَّهِ»<sup>۶</sup>. گفتیم شرک در قرآن کریم شرک در فرمانروایی است، شرک در اعتقاد به دارا بودن حق امر برای کسی غیر از خداست که از سوی خدا هم مآذون و منصوب به امر نیست. چنین کسی در فرهنگ و معارف قرآنی مشرک است. به نام خدا و خلق گفته‌ای است؛ یعنی خدا را در کنار خلق قرار بدهی که به نام این و به نام آن. قاعدتاً معنی به نام او یعنی به امر او؛ هم به امر مردم و هم به امر خدا نمی‌شود؛ «مَنْ أَشْرَكَ مَعَ إِمَامٍ إِمَامَتُهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مَنْ لَيْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنَ اللَّهِ كَانَ مُشْرِكًا بِاللَّهِ».

همچنین مرحوم شیخ کلینی باز هم به سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: «لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ لِلَّهِ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ»<sup>۷</sup> کسی که امامت و فرمانروایی امامی که از سوی خدا نیست را بپذیرد دین ندارد.

اما آن روایت مفصلی که هم مرحوم شیخ صدوق و هم مرحوم شیخ کلینی در کافی نقل می‌کند - که گفتیم سند صدوق به این روایت صحیح است هرچند سند مرحوم کلینی فيه شيء من الاشكال منتهی چون همین روایت را مرحوم صدوق در امالی و همچنین در اکمال دین به سند صحیح روایت می‌کند لذا این روایت صحیحه و صحیح السند است - روایتی است که حضرت رضا علیه السلام در آن به تفصیل شئون امامت را بیان می‌کند. خیلی مفصل است تا آنجایی که می‌فرماید: «هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ»<sup>۸</sup> مگر می‌دانند قدر امامت را تا بتوانند برای امامت، برای این جایگاه رفیع، کسی را انتخاب کنند؟! روایت مفصل است تا آنجایی که می‌فرماید: «الْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ وَ رَاحٍ لَا يَنْكُلُ ..... مُضْطَلَعٌ بِالْإِمَامَةِ عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ مَفْرُوضُ الطَّاعَةِ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»<sup>۹</sup> و استشهاداتی که در این روایت به آیات کریمه قرآن شده

۶. همان، ص ۳۷۳

۷. همان، ص ۳۷۵: قُلْتُ لِأَيِّ عَبْدٍ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أَخَالِطُ النَّاسَ فَيَكْثُرُ عَجَبِي مِنْ أَقْوَامٍ لَا يَتَوَلَّوْنَكُمْ وَ يَتَوَلَّوْنَ فَلَانًا وَ فَلَانًا لَهُمْ أَمَانَةٌ وَ صِدْقٌ وَ وَفَاءٌ وَ أَقْوَامٌ يَتَوَلَّوْنَكُمْ لَيْسَ لَهُمْ تِلْكَ الْأَمَانَةُ وَ لَا الْوَفَاءُ وَ الصَّدَقُ قَالَ فَاسْتَوَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع جَالِسًا فَأَقْبَلَ عَلَيَّ كَالْعُضْبَانِ ثُمَّ قَالَ لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهُ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ لَا عَثَبٌ عَلَى مَنْ دَانَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ قُلْتُ لَا دِينَ لِأَوْلِيكَ وَ لَا عَثَبٌ عَلَى هَؤُلَاءِ قَالَ نَعَمْ لَا دِينَ لِأَوْلِيكَ وَ لَا عَثَبٌ عَلَى هَؤُلَاءِ ثُمَّ قَالَ أَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ يُغْنِي عَنْهُمْ ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَ الْمُغْفِرَةِ لَوْلَايَتِهِمْ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَالَ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ إِنَّمَا عَنَى بِهَذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ الْإِسْلَامِ فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَرَجُوا بِوَلَايَتِهِمْ إِيَّاهُ مِنْ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ فَأَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفَّارِ فِ أَوْلِيكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

۸. همان، ص ۱۹۸

۹. همان

من جمله آیه کریمه «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ»<sup>۱۰</sup>. این روایت مفصل است و قبلاً هم متعرض شده ایم. قصد ما فقط اشاره و تذکر بود.

مبحث سوم از مباحث مربوط به روش تعیین ولی امر در عصر غیبت این است که در قضایای حقیقیه که جعل شرعی به موضوع کلی تعلق می گیرد، فعلیت حکم شرعی بر تحقق خارجی موضوع توقف دارد. ما گفتیم در قضایای خارجی که شارع حکم آن را روی یک موضوع خارجی معین و متعین می برد، خب اینجا موضوع تحقق خارجی و فعلیت دارد و لذا چون موضوع حکم فعلیت دارد حکم هم فعلی است. وقتی فرمود: «من كنت مولا فعلى مولا» اینجا هم حکم فعلی است. چرا حکم فعلی است؟ چون موضوع حکم علی بن ابی طالب علیهما السلام بوده و موضوعش در خارج متحقق است. وقتی گفت از این آب وضو بگیر، موضوع متحقق است، وقتی موضوع تحقق دارد حکم فعلی است.

اما اگر موضوع حکم، کلی بود و حکم شرعی روی این موضوع کلی بار شده بود در اینجا فعلیت حکم مشروط به فعلیت موضوع است. یعنی اگر فرمود: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»<sup>۱۱</sup> اینجا موضوع «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» کیست؟ و چیست؟ «مَنِ اسْتَطَاعَ» است. «مَنِ اسْتَطَاعَ» موضوع کلی است. وقتی موضوع کلی است، قضیه شرعیه ما، جعل شرعی علی نحو قضیه حقیقیه است و تا این موضوع تحقق خارجی پیدا نکرده باشد حکم فعلیت ندارد. حالا اگر شما یا ما یا هرکسی هنوز مستطیع نباشد حکم در حق او فعلیت ندارد یا اگر مستطیع اصلاً در خارج نداشته باشیم، این حکم است اما فقط در مرحله جعل و انشاء وجود دارد. حکمی که در مرحله جعل و انشاء است چه زمانی بالفعل می شود؟ چه زمانی به یک خطاب فعلی تبدیل می شود؟ وقتی که موضوع این حکم در خارج تحقق پیدا می کند. خب تا مستطیع در خارج پیدا نشود این حکم فعلی نیست، «حکم لله على الناس حج البيت»؛ نسبت به من و شما هم تا عنوان مستطیع بر ما منطبق نشود، این حکم نسبت به ما بالفعل نیست اگرچه انشاء الحکم خطاباً متوجه ماست. خطاب فعل به عنوان خطاب انشائی متوجه ما شده اما بالفعل نیست، انشائش متوجه ماست؛ انشاء شده اما فعلیت پیدا نکرده است.

اصطلاح صاحب کفایه «تتجر» است اما ما با اصطلاح خود صحبت می کنیم؛ تتجر یعنی اینکه اگر مستطیع شدی ولی هنوز وقت حج نرسیده است الان این خطاب خطابی فعلیت دارد، اما متتجر نیست. تتجر آنجایی

۱۰. قصص: ۶۸ وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

۱۱. آل عمران: ۹۷ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

است که استحقاق عقاب بر آن بار می‌شود. منجزیت به معنی این است که منشأ ترتب عقاب بر مخالفت می‌شود، فعلیت که می‌گوییم یعنی محرکیت پیدا می‌کند و محرک می‌شود یعنی وقتی موضوع متحقق شد محرک می‌شود. حالا اصطلاح مهم نیست، هر اصطلاحی که می‌خواهید بار کنید ولی وقتی موضوع در خارج تحقق پیدا نکرده است این حکم هنوز محرکیت و باعثیت ندارد؛ این منظور از فعلیت است. چون شما مستطیع نیستید که این حکم شما را به طرف حج سوق بدهد و تحریک به طرف حج داشته باشد، محرکیت ندارد؛ منظور ما از فعلیت این است؛ یعنی محرکیت و باعثیت، باعثیت حکم هم مرهون فعلیت موضوع است.

ادامه بحث؛ بیان شد فرقی که بین نصب معصوم برای امامت با نصب فقها برای ولایت امر در عصر غیبت وجود دارد این است که نصب معصوم علی نحو قضیه خارجیه شخصیه است؛ یعنی گفته است ابن علی بن ابی طالب را اطیعوا و اسمعوا له؛ اینجا دیگر موضوع در خارج تحقق داشته و این حکم بالفعل محرکیت دارد؛ یا فرموده است: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»<sup>۱۲</sup> الرسول اینجا معین و متعین است در خارج که کیست؛ فرمود «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»<sup>۱۳</sup> یا فرموده است «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ». نسبت به همه معصومین همین حکم جاری است؛ امر به اطاعت از آن‌ها و وجوب اطاعت آن‌ها یک وجوب بالفعل و محرک بالفعل است، چون قضیه نسبت به آن‌ها -یعنی قضیه نصب آن‌ها- برای حاکمیت به نحو قضیه خارجیه شخصیه متعینه است.

اما در دوران غیبت نصب بر روی عنوان عام فقیه عادل باکفایت رفته است؛ «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا»<sup>۱۴</sup> یا «يُنْظَرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»<sup>۱۵</sup> چه کسی را جعلت؟ آن کسی که «نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا»، یعنی فقیه؛ این عنوان کلی است.

خب حالا که جعل برای فرمانروایی در دوران غیبت به نحو قضیه کلیه حقیقیه است، اینجا این بحث‌ها پیش می‌آید که اگر این عنوان منحصر در فرد معینی شد که جای بحثی نیست، یعنی اگر شرایطی پیش آمد که این فقیه جامع‌الشرایط عادل و باکفایت جز یک فقیه نبود؛ اینجا این حکم کلی متعین در در همان شخصی که

۱۲. نساء: ۸۰ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا

۱۳. همان: ۵۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا

۱۴. وسائل، ج ۲۷، ص ۱۴۰

۱۵. کافی، ج ۱، ص ۶۷

دارای شرایط است متعین می‌شود و آن وقت امر به اطاعت او و حکم به. «فَأَنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ» منطبق بر این فقیه منحصر به فرد می‌شود و او حجت‌الله می‌شود. بعد این حکم بر او بار می‌شود: «الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَى اللَّهِ وَفَأَنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ». این درجایی است که فقیه جامع‌الشرایط منحصر در فرد واحد است اما اگر منحصر در فرد واحد نبود و فقهای متعدد جامع‌الشرایط داشتیم، اینجاست که محل بحث و محل تأمل است. در آنجایی که فقهای متعدد جامع‌الشرایط داریم باید چه کرد؟ خب اینجا چند بحث یا به عبارتی چند فرض است.

فرض اول: اینکه کسی ادعا کند که حالا که فقهای متعدد جامع‌الشرایط داریم همه این‌ها بالفعل واجب الطاعة بود و همه آن‌ها در عرض هم دارای ولایت هستند. اگر کسی چنین چیزی گفت که حالا چون فقهای متعدد وجود دارد و روایت فرموده است: «يُنْظَرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ ..... وَ نَظَرٌ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» یعنی همه این‌ها مجعول به عنوان حاکم هستند و هم این حاکم است، هم او حاکم است، هم این واجب الطاعة است و هم آن واجب الطاعة است. اگر بخواهیم از این ادله نصب چنین نتیجه‌ای بگیریم که نتیجه‌اش این باشد که اصلاً ما دنبال تعیین شخص خاص نباشیم؛ شخص خاص لازم نیست و همه فقهای جامعه الشرائط، همه امیر و همه امام و همه واجب الطاعة و همه رهبر و فرمانروا هستند؛ خب این منجر به یک مفسده بزرگ عقلی و اجتماعی می‌شود. تالی فاسدهای مترتب بر این نوع از جعل، یعنی اگر این نصب با وجود خارجی افراد متعدد برای همه بالفعل می‌شود،

شورای فقها هم حرف غلطی است؛ شورای فقها یعنی مقید بودن ولایت این شخص به نظر دیگری و مقید بودن آن شخص به نظر دیگری. این تقیید احتیاج به دلیل دارد. ما می‌گوییم تقیید ندارد. این حرفی که بعضی‌ها می‌زنند -از این آدم‌هایی که سواد درست حسابی هم ندارند- که شورای فقها. شورای فقها یعنی چه؟! معنی شورای فقها این است که ولایت هر یک مقید به نظر دیگری است. خب این تقیید در امور است، در اینجا تقیید وجود ندارد. نگفت که فانی قد جعلته علیکم حاکما و جعلت کل منهم حاکما بشرط حاکمیت و نظر دومی. لذا چنین شرطی وجود ندارد.

اما چرا این در فتوا این مسئله را می‌پذیریم؟ چون در فتوا منجر به مفسده نمی‌شود. یکی از او تقلید می‌کند، یکی دیگر از هم از دومی تقلید می‌کند، سومی از شخص دیگری. تعدد مفتی در جامعه جنگ و فساد به وجود نمی‌آورد؛ اما تعدد حاکم این‌گونه نیست. تعدد حاکم جامعه را متلاشی می‌کند و هرج و مرج به وجود می‌آورد. اصلاً فلسفه وجود حاکم چیست؟ فلسفه وجود حاکم برقراری نظم است. وقتی چند حاکم وجود داشته باشد،

این حاکم بخواهد فرمان بدهد، دومی هم بخواهد فرمان بدهد در این صورت «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهُ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»<sup>۱۶</sup> وقتی فرمانروا متعدد شد این گونه می شود.

در حقیقت یکی از ادله توحید که ما می گوئیم این است که این جهان، جهان سازمان یافته و منظمی است. معلوم می شود که فرمانروای این جهان یکی است، نه تنها خالق. باز هم می گوئیم توحید، یعنی توحید در فرمانروایی نه توحید در خلق؛ اصلاً دلیل نظم اثبات وحدت فرمانروایی خدا را می کند نه وحدت خالق را.

البته منظور این نیست که اگر متعدد بود یعنی از روی هوی و هوس حکم می دهند منظور این است که تشخیص فرق می کند. این می گوید مصلحت الآن این است که بجنگیم او می گوید نخیر آقا مصلحت این است که نجنگیم.

[در مورد ولایت ائمه علیهم السلام در زمان هم یا ولایت یک امام در زمان امام دیگر] گفته ایم که امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ولایت دارد اما ولایت او ولایت طولی است؛ یعنی در طول ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است. لذا تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضور دارد امیرالمؤمنین امام صامت است. «لو اجتمع اماما فلا بد ان يكون احدهما صامتا»<sup>۱۷</sup>؛ صامت یعنی امر نمی کند، فرمان دست کدام است؟ معنی صامت و ناطق یعنی چه؟ بعضی ها معنی صامت و ناطق را هم نفهمیده اند که امام ناطق و امام صامت یعنی چه؟ منظور از امام ناطق امامی نیست که حرف می زند و دیگری حرف نمی زند؛ هر دو حرف می زنند، بلکه در اینجا نطق به معنای فرمان است. یعنی نطق به آن چیزی که شأن امام است. شأن امام امرونی است. دو امام داریم؛ امام حسن و امام حسین علیهما السلام در اینجا یکی امام

۱۶. انبیاء: ۲۲ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهُ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ

۱۷. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَسَنُ أَفْضَلُ أَمْ الْحُسَيْنُ فَقَالَ الْحَسَنُ أَفْضَلُ مِنَ الْحُسَيْنِ قَالَ قُلْتُ فَكَيْفَ صَارَتْ الْإِمَامَةُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ فِي عَقِبِهِ دُونَ وَلَدِ الْحَسَنِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَبُّ أَنْ يَجْعَلَ سُنَّةَ مُوسَى وَهَارُونَ جَارِيَةً فِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَلَا تَرَى أَنَّهُمَا كَانَا شَرِيكَيْنِ فِي التَّبَوُّةِ كَمَا كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ شَرِيكَيْنِ فِي الْإِمَامَةِ وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ التَّبَوُّةَ فِي وَلَدِ هَارُونَ وَلَمْ يَجْعَلْهَا فِي وَلَدِ مُوسَى وَإِنْ كَانَ مُوسَى أَفْضَلَ مِنْ هَارُونَ عَ قُلْتُ فَهَلْ يَكُونُ إِمَامَانِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا صَامِتاً مَأْمُوماً لِصَاحِبِهِ وَالْآخَرُ نَاطِقاً إِمَاماً لِصَاحِبِهِ فَأَمَّا أَنْ يَكُونَا إِمَامَيْنِ نَاطِقَيْنِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ فَلَا قُلْتُ فَهَلْ تَكُونُ الْإِمَامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ لَا إِنَّمَا هِيَ جَارِيَةٌ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ ثُمَّ هِيَ جَارِيَةٌ فِي الْأَعْقَابِ وَالْأَعْقَابِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص: ۴۱۶ و ۴۱۷

ناطق و دیگری صامت است یعنی یکی فرمان می‌دهد و فرمان دست اوست. اگر یکی از آنها غائب شد، اگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه رفت، علی علیه السلام را در مدینه می‌گذارد.

در آن روایت معروف «يَا عَلِيُّ إِنَّمَا أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.» که امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد که یا من را با زنها و بچه‌ها در مدینه نگه می‌داری و از جهاد محروم می‌فرمایی؟ که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا يُبَغْيُ أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي»<sup>۱۸</sup>؛ وقتی من نیستم در مدینه که پایتخت حکومت و آمریت و فرمانروایی است تو باید باشی. وقتی من نیستم تو که بودی امر، امر تو است. وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیست فرمانروایی از ان امیرالمؤمنین علیه السلام است.

در همان زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود، اینکه کسی تصور کند که امامت امیرالمؤمنین علیه السلام از نظر زمانی بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شروع شده است درست نبوده و حرف غلطی است. نخیر؛ امامت صلی الله علیه و آله و سلم هم‌زمان با امامت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده است، هر دو با هم امام بودند منتها این امام (پیامبر)، امام خلیفه اول بود؛ در اصطلاح امام فی الطول و خلیفه الامام است. هر کجا آن امام اول و امام اصلی نباشد، امامت امام دوم امامت ناطق می‌شود.

حال این قرینه عقلی که لا يجوز هرج و مرج، لا يجوز تعدد امام نافذ الامر. بعداً خواهیم گفت که این تالی فاسدی دارد که چیست. حالا این بحث هرج و مرج یک بحث است؛ انواع هرج و مرجی که پیش می‌آید. مثلاً فرض کنید که آیا حکم یکی در حق مجتهد دوم نافذ هست یا نیست؟ چرا نافذ نباشد؟ حکم مطلق است، فرمود: «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ» و «الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَى اللَّهِ» دیگر فرقی نمی‌کند که آن طرف مجتهد باشد یا نباشد؛ حالا حکم این در حق او نافذ، حکم او هم در حق این نافذ است. این می‌گوید حکمت، آن هم می‌گوید حکمت؛ این می‌گوید حکمت علیک او هم می‌گوید حکمت علیک؛ این باغی می‌شود، آن هم باغی می‌شود. زیرا این خارج بر حکم امام است آن دیگری هم خارج بر حکم امام است.

ببینید چه اتفاقی در جامعه می‌افتد! این می‌گوید يجب الخروج علی ذاک و آن می‌گوید يجب الخروج علی هذا، این باغی است چون راد علی الله است، آن هم باغی است چون راد علی الله است. اگر بگوییم معنی نصب علی نحو قضیه حقیقه این است که کل فقیه جامع للشرایط در فرض تعدد (گفتیم که در فرض عدم تعدد یعنی



در فرض وحدت این بحث‌ها پیش نمی‌آید) از این‌گونه مشکلات پیش می‌آید. حال در این فرض باید چه کار کنیم؟

بحث آن را ان شاء الله فردا ادامه خواهیم داد.

وصلی الله علی محمد و آله و سلم